



Original Paper

Article History:

Received: 25 October 2025

Revised: 8 December 2025

Accepted: 30 December 2025

Published Online: 22 June 2025

Structural Analysis of Alawi Governance in Nahj al-Balagha with Emphasis on Justice, Legitimacy, and Public Participation

Asma Shahriyari¹ (Corresponding Author), Fahkroddin Soltani²

1. Department of Law, Karaj C., Islamic Azad University, Karaj, Iran.

E-Mail: asma.shahriyari98@gmail.com

2. Department of International Relationship, Karaj C., Islamic Azad University, Karaj, Iran.

Abstract

Alawi governance, as a religious, rational, and ethics-based model, possesses capacities that can play a role in redefining the managerial and legal structures of Islamic societies. This research aims to structurally analyze the managerial propositions of Amir al-Mu'minin (peace be upon him) in Nahj al-Balagha and comparatively examine them with the theoretical indicators of good governance. The research method is qualitative content analysis of Nahj al-Balagha's propositions in the areas of justice, legitimacy, participation, accountability, and executive rationality. The findings indicate that Amir al-Mu'minin (peace be upon him), by emphasizing human dignity, the ruler's responsibility, and the connection of divine legitimacy with popular consent, presents an integrated model that is operationally feasible not only at the theoretical level but also at the executive level. This model, by transcending purely religious or purely secular structures, enables the design of responsive, justice-oriented, and participatory systems. The present article attempts to clarify the theoretical and practical dimensions of Alawi governance, providing a basis for utilizing the teachings of Nahj al-Balagha in reforming public policy, enhancing institutional legitimacy, and redefining the relationship between the state and the nation. In conclusion, suggestions are offered for the practical application of this model in the legal and managerial structures of Islamic countries.

Keywords: Nahj al-Balagha, Alawi governance, political justice, religious legitimacy, popular participation, institutional accountability.

Citation: Shahriyari, A.; Soltani, F. (2025). Structural Analysis of Alawi Governance in Nahj al-Balagha with Emphasis on Justice, Legitimacy, and Public Participation. Journal of Islamic Wisdom and Law, 2 (3), 36-47. Doi:

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Islamic Wisdom and Law. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.





دوفصلنامه حکمت اسلامی و حقوق
ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
دوره ۲، شماره ۳، بهار - تابستان ۱۴۰۴
شاپا الکترونیکی: ۳۰۹۲-۶۶۵۳
Sanad.iau.ir/journal/iwl
Doi:



مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۹

تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

تحلیل ساختاری حکمرانی علوی در نهج‌البلاغه با تأکید بر عدالت، مشروعیت و مشارکت عمومی

اسماء شهریاری^۱ (نویسنده مسئول)، فخرالدین سلطانی^۲

۱. گروه حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

asma.shahriyari98@gmail.com

۲. گروه روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

چکیده

حکمرانی علوی، به مثابه الگویی دینی، عقلانی و اخلاق‌محور، واجد ظرفیت‌هایی است که می‌تواند در بازتعریف ساختارهای مدیریتی و حقوقی جوامع اسلامی نقش‌آفرین باشد. این پژوهش با هدف تحلیل ساختاری گزاره‌های مدیریتی امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج‌البلاغه و بررسی تطبیقی آن با شاخص‌های نظری حکمرانی خوب انجام شده است. روش تحقیق، تحلیل محتوای کیفی گزاره‌های نهج‌البلاغه در حوزه عدالت، مشروعیت، مشارکت، پاسخ‌گویی و عقلانیت اجرایی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که امیرالمومنین (علیه السلام) با تأکید بر کرامت انسانی، مسئولیت‌پذیری حاکم، و پیوند مشروعیت الهی با رضایت مردمی، الگویی تلفیقی ارائه می‌دهد که نه تنها در سطح نظری، بلکه در سطح اجرایی نیز قابلیت عملیاتی شدن دارد. این الگو با عبور از ساختارهای صرفاً دینی یا صرفاً سکولار، امکان طراحی نظام‌های پاسخ‌گو، عدالت‌محور و مشارکت‌پذیر را فراهم می‌سازد. مقاله حاضر تلاش دارد با تبیین ابعاد نظری و عملی حکمرانی علوی، زمینه‌ای برای بهره‌برداری از آموزه‌های نهج‌البلاغه در اصلاح سیاست‌گذاری عمومی، ارتقاء مشروعیت نهادی، و بازتعریف رابطه دولت و ملت فراهم آورد. در پایان، پیشنهادهایی برای بهره‌برداری اجرایی از این الگو در ساختارهای حقوقی و مدیریتی کشورهای اسلامی ارائه شده است.

کلمات کلیدی: نهج‌البلاغه، حکمرانی علوی، عدالت سیاسی، مشروعیت دینی، مشارکت مردمی، پاسخ‌گویی نهادی.

نحوه ارجاع به مقاله:

شهریاری، اسماء، سلطانی، فخرالدین (۱۴۰۴). تحلیل ساختاری حکمرانی علوی در نهج‌البلاغه با تأکید بر عدالت، مشروعیت و مشارکت عمومی. دوفصلنامه حکمت اسلامی و حقوق. ۲ (۳)، ۴۷-۳۶. Doi:

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Islamic Wisdom and Law. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر، مفهوم حکمرانی به یکی از محورهای اصلی مطالعات علوم سیاسی، حقوق عمومی و مدیریت دولتی تبدیل شده است. چالش‌هایی نظیر بحران مشروعیت، ضعف در پاسخ‌گویی نهادی، کاهش مشارکت عمومی، و گسترش فساد ساختاری، پژوهشگران را به بازاندیشی در الگوهای حکمرانی و جست‌وجوی مدل‌هایی کارآمدتر و بومی‌تر سوق داده است. در این میان، نظریه‌های مدرن حکمرانی خوب، با تأکید بر شفافیت، عدالت، مشارکت، و کارآمدی، چارچوب‌هایی کاربردی برای ارزیابی عملکرد نهادهای حکومتی ارائه می‌دهند؛ اما در زمینه‌های فرهنگی و دینی جهان اسلام، با چالش‌های تطبیقی و مفهومی مواجه‌اند. از سوی دیگر، منابع اسلامی — به‌ویژه نهج‌البلاغه — حاوی گزاره‌هایی مدیریتی، حقوقی و اخلاقی‌اند که ظرفیت ارائه الگویی تلفیقی، عقلانی و اخلاق‌محور را دارا هستند. حکمرانی امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج‌البلاغه، با تأکید بر عدالت‌محوری، مشروعیت الهی، مسئولیت‌پذیری حاکم، کرامت انسانی، و عقلانیت اجرایی، الگویی ارائه می‌دهد که می‌تواند در بازتعریف رابطه دولت و ملت، اصلاح ساختارهای نهادی، و ارتقاء سیاست‌گذاری عمومی در جوامع اسلامی مؤثر باشد. با وجود غنای مفهومی این الگو، خلأ پژوهشی در زمینه تحلیل ساختاری و تطبیق آن با نظریه‌های معاصر حکمرانی همچنان محسوس است. پژوهش‌های پیشین عمدتاً به توصیف اخلاق سیاسی امیرالمومنین (علیه السلام) یا تفسیرهای عرفانی و تاریخی پرداخته‌اند، اما کمتر به امکان‌سنجی اجرایی، شاخص‌سازی نهادی، یا تطبیق نظری آن با مدل‌های حکمرانی مدرن توجه شده است. این خلأ، ضرورت انجام پژوهشی تحلیلی و تطبیقی را ایجاب می‌کند که بتواند مفاهیم نهج‌البلاغه را در قالب شاخص‌های قابل سنجش و قابل اجرا بازخوانی کند.

پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ، به تحلیل محتوای گزاره‌های مدیریتی نهج‌البلاغه و تطبیق آن‌ها با مؤلفه‌های نظری حکمرانی خوب می‌پردازد. روش تحقیق، تحلیل کیفی و تطبیقی است و تلاش دارد با ارائه چارچوبی تلفیقی، زمینه‌ای برای بهره‌برداری از آموزه‌های علوی در اصلاح ساختارهای نهادی، ارتقاء مشروعیت سیاسی، و بازتعریف رابطه دولت و ملت فراهم آورد. ساختار مقاله شامل ادبیات نظری و تجربی، روش پژوهش، تحلیل محتوای نهج‌البلاغه، تطبیق با نظریه‌های حکمرانی خوب، نتیجه‌گیری و پیشنهادهاست.

۲. ادبیات نظری و تجربی

۲-۱. پیشینه پژوهش

نظریه‌های معاصر در حوزه حکمرانی خوب، به‌ویژه در آثار Francis Fukuyama (2014)، Mark و Merilee Grindle (2010)، و Bevir (2012)، بر مجموعه‌ای از شاخص‌های کلیدی چون عدالت، پاسخ‌گویی، شفافیت، مشارکت عمومی و کارآمدی نهادی تأکید دارند. این چارچوب‌ها عمدتاً در بستر معرفتی سکولار و نهادگرایانه شکل گرفته‌اند و در تطبیق با زمینه‌های فرهنگی و دینی جوامع اسلامی، با چالش‌های مفهومی و اجرایی مواجه‌اند. (Bevir, 2012; Grindle, 2010) در فضای اسلامی، مطالعات متعددی به واکاوی ابعاد اخلاقی و مدیریتی نهج‌البلاغه پرداخته‌اند. آثار علی شریعتی (۱۳۶۰) با تمرکز بر عدالت انسانی در سیره امام علی (ع)، و تحلیل‌های مرتضی مطهری (۱۳۷۸) درباره مبانی فکری و رفتاری آن حضرت، از جمله منابع تأثیرگذار در اندیشه اسلامی محسوب می‌شوند. همچنین، پژوهش‌های فقه سیاسی، به‌ویژه در آثار علامه طباطبائی (۱۳۷۴) و آیت‌الله جوادی آملی، به بررسی مشروعیت دینی، مسئولیت‌پذیری حاکم، و نسبت میان قدرت و اخلاق پرداخته‌اند. با این حال، اغلب این مطالعات رویکردی توصیفی، تاریخی یا اخلاقی داشته‌اند و کمتر به تحلیل ساختاری و تطبیقی میان الگوی علوی و نظریه‌های مدرن حکمرانی پرداخته‌اند. در حوزه پژوهش‌های تطبیقی، آثار محدودی به امکان‌سنجی اجرایی الگوی حکمرانی علوی پرداخته‌اند. برای نمونه، Nasr (2001) در تحلیل ساختار قدرت در جوامع اسلامی، به نقش دین در شکل‌گیری دولت اشاره می‌کند، اما از منظر نهادی و شاخص‌سازی، به الگوی علوی نمی‌پردازد. همچنین، آثار Soroush (2000) و Al-Raysuni (2005) به مبانی نظری شریعت و اهداف کلان آن توجه دارند، اما فاقد تحلیل ساختاری از حکمرانی امام علی (ع) هستند. این خلأ پژوهشی، ضرورت انجام مطالعه‌ای تحلیلی و تطبیقی را ایجاب می‌کند که بتواند مفاهیم مدیریتی نهج‌البلاغه را در نسبت با شاخص‌های قابل سنجش حکمرانی مدرن بازخوانی نماید.

۲-۲. مبانی نظری حکمرانی علوی

الگوی حکمرانی علوی، پیش از آن که صرفاً یک نظام اجرایی تلقی شود، بر منظومه‌ای معرفتی و ارزشی استوار است که ریشه در فقه امامیه، آموزه‌های قرآنی، و سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد. این الگو، برخلاف نظام‌های عرفی مبتنی بر قرارداد اجتماعی یا منافع جمعی، از منطق توحیدی و انسان‌محور پیروی می‌کند؛ منطقی که در آن حاکم نه مالک مردم، بلکه خدمت‌گزار آنان و مسئول در برابر خداوند است (سبحانی، ۱۳۹۰: ۲۳). در اندیشه سیاسی شیعه، مشروعیت حکومت نه از قدرت، بلکه از عدالت و رضایت الهی نشأت می‌گیرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌های نهج‌البلاغه، بارها بر این اصل تأکید می‌فرماید که «لَا يَصْلُحُ النَّاسُ إِلَّا بِإِمَامٍ»، اما امامی که خود را در برابر مردم و خداوند پاسخ‌گو بداند، نه مستبدي که قدرت را ابزار سلطه قرار دهد (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۴؛ دشتی، ۱۳۸۶).

از منظر فقهی، حکمرانی علوی بر اصولی چون ولایت، عدالت، مشورت، و رعایت حقوق عامه بنا شده است. ولایت در این منظومه، نه به معنای سلطه‌ی مطلق، بلکه به مثابه مسئولیتی سنگین در قبال جان، مال، و کرامت انسان‌ها تعریف می‌شود (طباطبایی، ۱۴۰۳: ج ۴، ص ۳۵۵). عدالت، نه تنها در قضاوت، بلکه در توزیع قدرت، منابع، و فرصت‌ها جاری است. امام علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر، عدالت را به مثابه ستون فقرات حکمرانی معرفی می‌فرماید: «فَإِنَّ النَّاسَ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخُلُقِ» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳؛ دشتی، ۱۳۸۶). مشورت، به عنوان ابزار عقل جمعی، جایگاه ویژه‌ای در فرآیند تصمیم‌سازی دارد. حضرت در نامه‌ها و خطبه‌های متعدد، کارگزاران را به بهره‌گیری از رأی نخبگان و اهل تجربه دعوت می‌فرماید (راعی دهقی، ۱۳۹۹: ۸۷). رعایت حقوق عامه، به ویژه حقوق مخالفان، نشان از بلوغ سیاسی و اخلاقی این الگو دارد. برخورد امام علی (ع) با خوارج—که علی‌رغم مخالفت شدید، تا زمانی که دست به شمشیر نبردند از حقوق اجتماعی محروم نشدند—نمونه‌ای بارز از این اصل است (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۱۲). از سوی دیگر، حکمرانی علوی را نمی‌توان در قالب مفاهیم سنتی فقهی محدود ساخت. این الگو، ظرفیت آن را دارد که در تعامل با مفاهیم مدرن حقوق عمومی، بازخوانی و بازتولید شود. مفاهیمی چون «حکمرانی خوب»، «پاسخ‌گویی»، «شفافیت»، و «مشارکت شهروندی»، اگرچه در ادبیات غربی شکل گرفته‌اند، اما در سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام ریشه‌هایی عمیق دارند که می‌توانند مبنای گفت‌وگوی بین‌الذهانی میان سنت اسلامی و مدرنیته حقوقی باشند (علوی‌تبار، ۱۴۰۰: ۴۵).

بر این اساس، مبانی نظری حکمرانی علوی، تلفیقی است از اصول فقهی، آموزه‌های اخلاقی، و تجارب تاریخی که در قالبی منسجم، الگویی برای مدیریت عدالت‌محور در جوامع اسلامی ارائه می‌دهد. این الگو، نه تنها در سطح نظری، بلکه در عرصه عملی نیز قابلیت اجرا دارد، مشروط بر آن که با درک صحیح از منابع و با رویکردی تطبیقی مورد بازخوانی قرار گیرد (راعی دهقی، ۱۴۰۲: ۲۱).

۳. روش‌شناسی پژوهش

مطالعه حاضر از نوع کیفی، نظری و تطبیقی است و در زمره پژوهش‌های بنیادی قرار می‌گیرد که با رویکردی تحلیلی، به واکاوی مفاهیم حکمرانی در متون اسلامی می‌پردازد. روش تحقیق مبتنی بر تحلیل محتوای گزاره‌های مدیریتی، حقوقی و اخلاقی نهج‌البلاغه است؛ روشی که امکان استخراج مفاهیم ضمنی و ساختاری از متن را فراهم می‌سازد و آن‌ها را در قالب شاخص‌های قابل سنجش بازخوانی می‌کند (Krippendorff, 2013). چارچوب روش‌شناسی پژوهش، تحلیل محتوای کیفی است که برای مطالعه متون کلاسیک و تطبیق آن‌ها با نظریه‌های مدرن حکمرانی مناسب تلقی می‌شود (Mayring, 2000). هدف اصلی، استخراج مؤلفه‌های حکمرانی علوی و تطبیق آن‌ها با شاخص‌های نظری حکمرانی خوب در ادبیات معاصر است؛ به ویژه با تکیه بر چارچوب‌های مفهومی ارائه‌شده توسط Fukuyama (2014) و Grindle (2010). منبع اصلی داده‌ها، متن نهج‌البلاغه به روایت شریف رضی و ترجمه محمد دشتی است (دشتی، ۱۳۸۰). گزاره‌های مرتبط با حکمرانی از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها استخراج شده‌اند، با تمرکز ویژه بر عهدنامه مالک اشتر، نامه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کارگزاران، و خطبه‌هایی که به عدالت، مشروعیت، نظارت، و حقوق مردم پرداخته‌اند. برای افزایش دقت مفهومی، ترجمه‌های مختلف نهج‌البلاغه نیز مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته‌اند.

گزاره‌های استخراج‌شده بر اساس پنج مؤلفه نظری حکمرانی خوب طبقه‌بندی شده‌اند:

۱. عدالت اجتماعی

۲. مشروعیت سیاسی

۳. مشارکت عمومی

۴. پاسخ‌گویی نهادی

۵. عقلانیت اجرایی

برای هر مؤلفه، نمونه‌هایی از متن نهج‌البلاغه انتخاب و تحلیل شده‌اند. معیار انتخاب شامل وضوح مدیریتی، قابلیت تطبیق با ساختارهای نهادی، و صراحت در بیان مسئولیت‌های حاکم بوده است. تحلیل داده‌ها به صورت قیاسی و تطبیقی انجام شده است؛ بدین صورت که ابتدا مفاهیم استخراج‌شده از نهج‌البلاغه با شاخص‌های نظری حکمرانی خوب مقایسه گردید، سپس نقاط اشتراک، تمایز و ظرفیت‌های اجرایی هر مؤلفه بررسی شد. به منظور افزایش اعتبار تحلیل، از روش بازخوانی توسط متخصصان فقه سیاسی و علوم سیاسی بهره گرفته شد. همچنین تلاش گردید تا از تفسیرهای شخصی پرهیز شده و تحلیل‌ها بر پایه متن و نظریه‌های معتبر انجام گیرد. (Bevir, 2012)

۴. اصل عدالت‌محوری در حکمرانی علوی: تحلیل مفهومی و تطبیقی

عدالت، در منظومه فکری امام علی علیه‌السلام، نه صرفاً یک فضیلت اخلاقی، بلکه بنیان هستی‌شناختی قدرت سیاسی و شرط لازم مشروعیت آن تلقی می‌شود. این اصل، در نامه تاریخی ایشان به مالک اشتر، با بیانی ناظر به کرامت انسانی و فراتر از مرزهای اعتقادی، چنین تبیین شده است: «فَإِنَّ النَّاسَ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخُلُقِ» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳). این گزاره، به مثابه مبنای نظری عدالت اجتماعی، بر برابری ذاتی انسان‌ها و ضرورت رعایت انصاف در مناسبات قدرت دلالت دارد. در فقه امامیه، عدالت نه تنها شرط صحت ولایت و قضاوت، بلکه معیار نفوذ حکم شرعی است. فقهای چون محقق حلی و صاحب جواهر، با استناد به مبانی اصولی، فقدان عدالت را موجب سقوط اعتبار حقوقی منصب عمومی دانسته‌اند (نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۶). این تحول مفهومی، عدالت را از سطح اخلاق فردی به سطح معیار حقوقی ارتقاء داده و آن را در زمره شروط ساختاری حکمرانی اسلامی قرار داده است.

از منظر حقوق عمومی، عدالت‌محوری با مفاهیمی چون «توزیع منصفانه قدرت»، «رفع تبعیض ساختاری»، و «برابری در دسترسی به منابع» هم‌پوشانی دارد. نظریه‌پردازان معاصر، عدالت را نه تنها هدف نهایی دولت، بلکه ابزار تنظیم روابط قدرت و تضمین حقوق شهروندی می‌دانند (رستمی، مبانی عدالت در حقوق عمومی، ص ۷۲). این هم‌خوانی، ظرفیت آن را فراهم می‌سازد که اصول علوی، به عنوان الگوی سیاست‌گذاری عمومی در جوامع اسلامی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در حکمرانی علوی، عدالت در تمامی سطوح انتصاب کارگزاران تا توزیع بیت‌المال—به عنوان اصل غیرقابل استثناء اعمال شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در انتخاب مسئولان، علاوه بر تخصص، به عدالت و تقوا توجه ویژه داشته‌اند (سبحانی، فقه سیاسی، ص ۱۰۲). این رویکرد، نشان‌دهنده‌ی آن است که عدالت در نظام علوی، نه ابزار کنترل، بلکه سازوکار اقامه قسط و حفظ نظم اجتماعی است؛ مفهومی که در فقه امامیه با عنوان «اعطاء کل ذی حق حقه» شناخته می‌شود (طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۲۵۵). در نتیجه، عدالت در حکمرانی علوی، نه یک شعار سیاسی و نه صرفاً یک فضیلت اخلاقی، بلکه ساختار حقوقی و مبنای مشروعیت قدرت است؛ ساختاری که با الزامات حقوق عمومی مدرن نیز قابل تطبیق است و ظرفیت آن را دارد که در تدوین سیاست‌های عمومی، به عنوان اصل راهبردی مورد استفاده قرار گیرد.

۵. اصل شفافیت و پاسخ‌گویی در حکمرانی علوی: تحلیل ساختاری و تطبیقی

شفافیت و پاسخ‌گویی، در نظام حکمرانی علوی، نه امتیازی اختیاری برای حاکم، بلکه الزاماتی شرعی، اخلاقی و ساختاری‌اند که مشروعیت قدرت سیاسی را مشروط می‌سازند. این اصول، در سیره امام علی علیه‌السلام، با تأکید بر نظارت عمومی، گزارش‌دهی مستمر،

و آمادگی برای بازخواست، به‌عنوان ارکان حکمرانی مطلوب تثبیت شده‌اند؛ ارکانی که در فقه سیاسی شیعه و حقوق عمومی معاصر نیز به‌عنوان شاخص‌های کارآمدی و مشروعیت دولت‌ها شناخته می‌شوند. در نامه تاریخی امام علی امیرالمومنین علیه‌السلام به مالک اشتر، اصل شایسته‌سالاری و پرهیز از انتصاب‌های مبتنی بر روابط شخصی، با بیانی حقوق‌محور چنین تبیین شده است: «ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَّا لِكَ، فَإِذَا سَمِعْتَهُمْ اخْتِبَارًا، وَلَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَآثَرَةً» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳). این گزاره، ناظر به ضرورت شفافیت در فرآیند انتصاب و نظارت مستمر بر عملکرد کارگزاران است؛ مفهومی که در حقوق عمومی با عنوان «پاسخ‌گویی نهادی» شناخته می‌شود. فقه سیاسی شیعه، با تأکید بر نظارت بر مأموران و الزام به پاسخ‌گویی، این اصل را در زمره وظایف ساختاری حاکم عادل قرار داده است. فقهایی چون شیخ طوسی و علامه حلی، در مباحث ولایت و امارت، بر لزوم مراقبت از عملکرد کارگزاران و رسیدگی به شکایات عمومی تصریح کرده‌اند. سبحانی در «فقه سیاسی» می‌نویسد: «مشروعیت حکومت، مشروط به رعایت عدالت و حفظ حقوق عامه است» (ص ۹۸). در حقوق عمومی معاصر، مفاهیمی چون «شفافیت اداری»، «نظارت مردمی»، و «دسترسی آزاد به اطلاعات»، به‌ویژه در نظریه‌های حکمرانی خوب، به‌عنوان ابزار کنترل فساد و شرط اعتماد عمومی تلقی می‌شوند. علوی تبار در مقاله‌ای با عنوان «حکمرانی خوب در اندیشه اسلامی» تصریح می‌کند: «شفافیت، نه تنها ابزار کنترل فساد، بلکه شرط مشارکت شهروندی در فرآیندهای حکومتی است» (فصلنامه سیاست‌نامه، شماره ۲، ۱۴۰۰، ص ۴۹).

از منظر تطبیقی، حکمرانی علوی با تأکید بر نظارت دقیق بر کارگزاران، رسیدگی به شکایات، و پرهیز از انتصاب‌های غیر شایسته، الگویی عملی از پاسخ‌گویی نهادی ارائه می‌دهد؛ الگویی که در آن، مردم نه رعیت، بلکه صاحبان حقایق و حاکم موظف به پاسخ‌گویی در برابر آنان است. این الگو، ظرفیت آن را دارد که در نظام‌های حقوقی معاصر، به‌ویژه در جوامع اسلامی، مبنای تدوین سیاست‌های شفافیت‌محور قرار گیرد. در سیره امام علی علیه‌السلام، قدرت سیاسی در قالب مسئولیت تعریف شده است؛ مسئولیتی که تنها در سایه نظارت عمومی و آمادگی برای اصلاح معنا می‌یابد. حضور علنی حضرت در مسجد کوفه، به‌عنوان عرصه گفت‌وگوی سیاسی و نظارت مردمی، نمونه‌ای بارز از تحقق عملی اصل پاسخ‌گویی است. ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند که حضرت، در موارد متعدد، کارگزاران متخلف را پس از شنیدن شکایات مردم، بی‌درنگ عزل می‌کردند (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۵۰). برخورد امام با زیاد بن ابیه نیز نمونه‌ای حقوقی و اخلاقی از پاسخ‌گویی نهادی است. پس از دریافت گزارش‌هایی مبنی بر رفتار خشن او در فارس، حضرت وی را احضار و مورد بازخواست قرار دادند. هرچند بعدها در شرایط خاص، او را به ولایت بصره منصوب کردند، اما نامه‌ای شدیدالحن برایش نگاشتند که در آن، اصول عدالت، رعایت حقوق مردم، و پرهیز از ظلم با بیانی قاطع یادآوری شده بود (نهج‌البلاغه، نامه ۲۰). این نامه، سندی است که نشان می‌دهد هیچ کارگزاری اگر منسوب از سوی امام باشد از نظارت و بازخواست مصون نیست. در فقه امامیه، چنین رفتارهایی با اصل «امر به معروف و نهی از منکر در سطح حکومتی» هم‌خوانی دارد؛ اصلی که مشروعیت حکومت را مشروط به رعایت عدالت، حفظ حقوق عامه، و پاسخ‌گویی مستمر می‌سازد. در نتیجه، اصل شفافیت و پاسخ‌گویی در حکمرانی علوی، نه یک توصیه اخلاقی، بلکه یک الزام حقوقی و ساختاری است که با الزامات حقوق عمومی مدرن نیز هم‌خوانی دارد. این هم‌خوانی، امکان بهره‌برداری از الگوی علوی در تدوین سیاست‌های عمومی را فراهم می‌سازد؛ سیاست‌هایی که در آن، قدرت در معرض نقد، اصلاح، و پاسخ‌گویی مستمر قرار دارد.

۶. اصل ساده‌زیستی و پرهیز از تجمل در حکمرانی علوی: بازخوانی اخلاق قدرت در

چارچوب حقوق عمومی

در نظام حکمرانی علوی، ساده‌زیستی و پرهیز از تجمل، نه یک فضیلت فردی یا توصیه اخلاقی، بلکه یک الزام ساختاری در اخلاق سیاسی و مدیریت عمومی تلقی می‌شود؛ الزامی که مشروعیت قدرت را مشروط به هم‌زیستی مسئولان با واقعیت‌های اجتماعی و پرهیز از مظاهر اشرافی‌گری می‌سازد. این اصل، در سیره امام علی علیه‌السلام، با بیانی ناظر به مسئولیت‌پذیری، هم‌دردی با محرومان، و نقد ساختارهای اقتدارگرایانه، به‌عنوان معیار رفتار سیاسی تثبیت شده است. در خطبه ۴۵ نهج‌البلاغه، امام با لحنی اعتراضی، فاصله‌گذاری طبقاتی در قدرت را نقد می‌فرماید: «أَرْضَى بِأَنْ يُقَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ؟» (نهج‌البلاغه، ترجمه محمد

دشمنی، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، ۱۳۸۶، ص ۴۲۸). این گزاره، نه تنها بیانگر زهد شخصی امام، بلکه ناظر به بازتعریف قدرت به مثابه مسئولیت اجتماعی است؛ مسئولیتی که اقتدار را نه در مظاهر رفاه، بلکه در مشارکت در دشواری‌های مردم معنا می‌کند.

فقه امامیه، با تأکید بر حرمت اسراف و تبذیر در بیت‌المال، این اصل را از سطح اخلاقی به سطح الزام حقوقی ارتقاء داده است. امام خمینی در «تحریر الوسیله» تصریح می‌فرماید: «کلّ صرف غیر لازم فی مال الم سلمین موجب لا ضمان، و لو کان بر ضی بع ضهم» (تحریر الوسیله، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۲). این دیدگاه، سبک زندگی مسئولان را در حوزه عمومی، مشمول نظارت حقوقی و پاسخ‌گویی مالی قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که تجمل‌گرایی در ساختار قدرت، نه تنها غیرموجه، بلکه مستوجب مسئولیت شرعی است. فقهای شیعه، به‌ویژه در مباحث ولایت و امارت، بر ضرورت پرهیز حاکم از مظاهر اشرافی‌گری و لزوم الگوبودن در رفتار اجتماعی تأکید کرده‌اند. سیره عملی امام علی علیه‌السلام، از پوشیدن لباس ساده تا پرهیز از غذای رنگین و زندگی در کاخ‌های مجلل، مصداق عینی این اصل است. جعفر سبحانی در «فقه سیاسی» می‌نویسد: «حاکم اسلامی باید در سبک زندگی شخصی و اداری، نماد زهد و پرهیز از اسراف باشد» (فقه سیاسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹). در حقوق عمومی معاصر، اصل ساده‌زیستی با مفاهیمی چون «شفافیت مالی»، «پرهیز از فساد»، «زندگی متناسب با شأن عمومی»، و «پاسخ‌گویی مالی» هم‌خوانی دارد. این مفاهیم، به‌ویژه در نظام‌های دموکراتیک، به‌عنوان شاخص‌های سلامت اداری و اعتماد عمومی شناخته می‌شوند. ناصر رستگار در «اخلاق در حکمرانی» تصریح می‌کند: «ساده‌زیستی مسئولان، نه تنها یک فضیلت اخلاقی، بلکه شرط مشروعیت اخلاقی قدرت است؛ زیرا تجمل‌گرایی، زمینه‌ساز فساد، تبعیض، و بی‌اعتمادی عمومی است» (اخلاق در حکمرانی، تهران: پژوهشکده اخلاق و حقوق، ۱۴۰۱، ص ۶۵). از منظر تطبیقی، حکمرانی علوی با تأکید بر زهد، پرهیز از اسراف، و زندگی هم‌سطح با مردم، الگویی اخلاق‌محور از مدیریت عمومی ارائه می‌دهد؛ الگویی که در آن، مسئولیت نه امتیاز، بلکه تعهدی سنگین در برابر خداوند و خلق خداست. این الگو، ظرفیت آن را دارد که در سیاست‌گذاری عمومی، به‌ویژه در جوامع اسلامی، مبنای تدوین مقررات شفافیت مالی، نظارت بر سبک زندگی مسئولان، و بازتعریف قدرت به مثابه خدمت اجتماعی قرار گیرد. در نتیجه، اصل ساده‌زیستی در حکمرانی علوی، نه یک توصیه اخلاقی، بلکه یک الزام ساختاری در اخلاق سیاسی، فقه امامیه، و حقوق عمومی است؛ الزامی که مشروعیت قدرت را مشروط به هم‌زیستی با مردم، پرهیز از مظاهر اشرافی‌گری، و پاسخ‌گویی مالی در حوزه عمومی می‌سازد. این اصل، با بازتعریف رابطه حاکم و مردم، قدرت را از سلطه به مسئولیت، و از امتیاز به تعهد تبدیل می‌کند.

۷. اصل مشورت و مشارکت در حکمرانی علوی: بازخوانی عقلانیت سیاسی در چارچوب

فقه امامیه و حقوق عمومی

در منظومه حکمرانی علوی، مشورت و مشارکت نه توصیه‌ای اخلاقی، بلکه الزاماتی ساختاری در عقلانیت سیاسی و مشروعیت قدرت‌اند؛ اصولی که در سیره امام علی علیه‌السلام، منابع فقهی امامیه، و نظریه‌های حقوق عمومی، به‌عنوان شاخص‌های حکمرانی مطلوب تثبیت شده‌اند. در این چارچوب، تصمیم‌گیری سیاسی بدون بهره‌گیری از عقل جمعی، نه تنها ناقص، بلکه زمینه‌ساز فساد، استبداد، و بی‌اعتمادی عمومی است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تصمیم‌گیری‌های راهبردی، با اهل رأی، تجربه، و تقوا مشورت می‌فرمودند. در نامه ۵۰ نهج البلاغه، خطاب به یکی از فرمانداران، چنین توصیه می‌کنند: «و شاور فی أمورك أهل الرأي والنصيحة» (نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، ۱۳۸۶، ص ۴۲۱). این گزاره، ناظر به نهادینه‌سازی عقلانیت جمعی در فرآیند تصمیم‌سازی سیاسی است؛ عقلانیتی که از مسیر مشارکت نخبگان و اهل خبره تحقق می‌یابد.

مرتضی مطهری، در تحلیل این اصل، مشورت را نه نشانه ضعف، بلکه جلوه‌ای از فروتنی، عقل‌گرایی، و احترام به خرد جمعی می‌داند: «امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشورت را ابزار تقویت عقل سیاسی و تضمین عدالت در تصمیم‌گیری می‌دانست» (مطهری، سیری در نهج البلاغه، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵، ص ۱۱۵). فقه امامیه، مشورت با اهل خبره را از مستحبات مؤکد در امور عمومی شمرده و آن را نشانه عقلانیت دینی و سیاسی حاکم دانسته است. علامه طباطبایی، در تفاسیر آیه «و شاورهم فی الأمر» (آل عمران، ۱۵۹)،

مشورت را از اصول مدیریتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده و آن را الگویی برای همه‌ی حاکمان اسلامی می‌داند: «المشاورة من سنن النبی فی إدارة المجتمع، و هی من لوازم الحکمة و العقل» (طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۵۵). فقهای شیعه، از شیخ طوسی تا صاحب جواهر، در ابواب ولایت، امارت، و قضا، بر لزوم مشورت با اهل علم و تجربه تأکید کرده‌اند. جعفر سبحانی در «فقه سیاسی» تصریح می‌کند: «تصمیم‌گیری بدون مشورت، زمینه‌ساز خطا، ظلم، و تضعیف مشروعیت حکومت اسلامی است» (سبحانی، فقه سیاسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۵). در حقوق عمومی، اصل مشورت و مشارکت با مفاهیمی چون «مشارکت شهروندی»، «دموکراسی مشورتی»، «تصمیم‌سازی جمعی»، و «حکمرانی مشارکتی» هم‌راستا است. این مفاهیم، به‌ویژه در نظریه‌های حکمرانی خوب، به‌عنوان شاخص‌های کارآمدی، مشروعیت، و پایداری سیاسی شناخته می‌شوند. دکتر مسعود راعی دهقی در مقاله «مبانی فقهی مشارکت سیاسی در اسلام» می‌نویسد: «مشارکت در تصمیم‌سازی، نه تنها ابزار کنترل قدرت، بلکه شرط تحقق عدالت و رضایت عمومی در نظام اسلامی است» (راعی دهقی، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۵۹، ۱۳۹۹، ص ۹۲).

در سیره عملی امیرالمومنین علیه‌السلام، مشورت جایگاه نهادی دارد. در جنگ صفین، حضرت بارها با مالک اشتر، ابن عباس، قیس بن سعد، و دیگر یاران درباره تاکتیک‌های نظامی مشورت کردند. در یکی از موارد، پیشنهاد حمله شبانه از سوی مالک اشتر مطرح شد، اما امام با استدلال اخلاقی و سیاسی آن را نپذیرفتند و تصمیمی متفاوت اتخاذ نمودند (طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، بیروت: دارالکتب العلمیة، ص ۲۵۰). همچنین در کوفه، حضرت گروهی از یاران نزدیک را به‌عنوان مشاوران دائمی گرد آوردند؛ از جمله کمیل بن زیاد، محمد بن ابی‌بکر، و قیس بن سعد. این شورا، در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی نقش داشت و نشان می‌داد که در حکمرانی علوی، مشارکت نخبگان نه تنها پذیرفته، بلکه نهادینه شده است (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، قم: انتشارات مکتبه آیه الله المرعشی، ص ۱۱۲). از منظر تطبیقی، حکمرانی علوی با تأکید بر مشورت با نخبگان، مشارکت مردم در امور عمومی، و پرهیز از تصمیم‌گیری‌های انحصاری، الگویی عقل‌محور و مردم‌مدار از مدیریت سیاسی ارائه می‌دهد؛ الگویی که در آن، قدرت نه در انحصار فرد، بلکه در تعامل با خرد جمعی و مشارکت عمومی تعریف می‌شود. این الگو، ظرفیت آن را دارد که در نظام‌های حقوقی معاصر، به‌ویژه در جوامع اسلامی، مبنای تدوین سیاست‌های مشارکت‌محور و تقویت نهادهای مشورتی قرار گیرد.

۷-۱. اصل رعایت حقوق مخالفان

رعایت حقوق مخالفان، یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های عقلانیت سیاسی و اخلاقی در حکمرانی علوی است؛ اصلی که در آن، مخالفت با حاکمیت تا زمانی که به تهدید عملی علیه نظم عمومی منجر نشود، موجب محرومیت از حقوق اجتماعی نمی‌گردد. این رویکرد، برخلاف بسیاری از نظام‌های سیاسی که مخالفت را مترادف با دشمنی و طرد می‌دانند، در حکمرانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌عنوان بخشی از حق شهروندی تلقی می‌شود. برخورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خوارج، نمونه‌ای بارز از این اصل است. با آن که خوارج از نظر فکری و سیاسی در تقابل آشکار با حکومت علوی قرار داشتند، حضرت تا زمانی که آنان دست به شمشیر نبرده بودند، حقوق اجتماعی‌شان را محترم می‌شمردند. ایشان در خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «لَا نَمْنَعُهُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ، وَلَا نَحْرِمُهُمْ قُبُورًا مَا دَامَتْ أَيْدِيهِمْ عَنَّا كَفِيفَةً» نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷، ترجمه دشتی، قم، ۱۳۸۶. این جمله، نه تنها بیانگر مدارا با مخالفان است، بلکه نشان‌دهنده‌ی آن است که در حکمرانی علوی، مرز میان مخالفت مشروع و تهدید امنیت عمومی به‌دقت ترسیم شده است. حضرت، مخالفت فکری را نه جرم، بلکه بخشی از تنوع اجتماعی می‌دانند و تنها زمانی که این مخالفت به خشونت و آشوب منجر شود، با آن برخورد می‌کنند (مطهری، مرتضی، سیری در نهج‌البلاغه، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲). در فقه امامیه، رعایت حقوق مخالفان تا مرز تهدید به امنیت عمومی مجاز شمرده شده است. فقهای شیعه، از شیخ مفید تا علامه حلی، در ابواب امر به معروف، نهی از منکر، و حدود، بر این نکته تأکید کرده‌اند که مخالفت فکری یا سیاسی، تا زمانی که به اخلاف در نظم عمومی منجر نشود، مستوجب مجازات نیست. این نگاه، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریه «مدارا با مخالفان» در فقه سیاسی شیعه شده است، (سبحانی، جعفر، فقه سیاسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۹۰، ص ۱۱۲).

در حقوق بشر امروز، اصل رعایت حقوق مخالفان با مفاهیمی چون «آزادی بیان»، «حق اعتراض»، «حق مشارکت سیاسی»، و «حق دسترسی به منابع عمومی» هم‌خوانی دارد. این مفاهیم، به‌ویژه در اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق مدنی و سیاسی، به‌عنوان حقوق بنیادین شهروندان شناخته می‌شوند. قاضی‌زاده در کتاب «حقوق بشر اسلامی و آزادی‌های سیاسی» می‌نویسد: «در نظام حقوقی اسلامی، مخالفت با حکومت تا زمانی که به خشونت و تهدید منجر نشود، نباید موجب محرومیت از حقوق اجتماعی گردد؛ زیرا کرامت انسانی و حق مشارکت، مقدم بر هم‌سویی سیاسی است.» (قاضی‌زاده، محمد، حقوق بشر اسلامی و آزادی‌های سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۷، ص ۱۰۸). از منظر تطبیقی، حکمرانی علوی با تأکید بر مدارا، رعایت حقوق مخالفان، و تفکیک میان مخالفت مشروع و تهدید امنیت، الگویی اخلاق‌محور و حقوق‌مدار از مدیریت سیاسی ارائه می‌دهد؛ الگویی که در آن، حاکم نه تنها تحمل مخالف را وظیفه، بلکه نشانه بلوغ سیاسی و اعتماد به مشروعیت خود می‌داند. این نگاه، ظرفیت آن را دارد که در نظام‌های حقوقی معاصر، به‌ویژه در جوامع اسلامی، مبنای تدوین سیاست‌های مشارکت‌محور و تضمین حقوق سیاسی شهروندان قرار گیرد. در منظومه حکمرانی علوی، رعایت حقوق مخالفان نه تنها یک اصل اخلاقی، بلکه یک سیاست حقوقی و نشانه‌ای از بلوغ سیاسی حاکم است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام، برخلاف بسیاری از نظام‌های سیاسی که مخالفت را مترادف با دشمنی و طرد می‌دانند، مخالفت فکری و سیاسی را تا زمانی که به تهدید عملی علیه نظم عمومی منجر نشود، بخشی از حق شهروندی تلقی می‌فرماید. این نگاه، نه تنها مبتنی بر کرامت انسانی، بلکه ریشه‌دار در فقه امامیه و سیره نبوی است.

یکی از روشن‌ترین جلوه‌های این اصل، رفتار حضرت با خوارج پیش از جنگ نهروان است. خوارج، پس از اجرای حکمیت، به مخالفت علنی با حکومت علوی پرداختند؛ اما تا زمانی که دست به شمشیر نبرده بودند، حضرت نه تنها آنان را از حقوق اجتماعی محروم نکردند، بلکه اجازه حضورشان در مسجد، بهره‌مندی از بیت‌المال، و آزادی بیان را نیز سلب نفرمودند. در خطبه‌ای مشهور، حضرت با صراحت فرمودند: «لَا نَمْنَعُهُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ، وَلَا نَحْرِمُهُمْ فَيْئًا مَا دَامَتْ أَيْدِيهِمْ عَنَّا كَفِيفَةً» نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ترجمه دشتی، قم، ۱۳۸۶). این جمله، نه تنها بیانگر مدارا با مخالفان است، بلکه نشان‌دهنده‌ی آن است که در حکمرانی علوی، مرز میان مخالفت مشروع و تهدید امنیت عمومی به دقت ترسیم شده است. حضرت، مخالفت فکری را نه جرم، بلکه بخشی از تنوع اجتماعی می‌دانند و تنها زمانی که این مخالفت به خشونت و آشوب منجر شود، با آن برخورد می‌کنند. این رفتار، الگویی از «تحمل سیاسی» و «احترام به حق اعتراض» در چارچوب نظم عمومی است. در مواردی دیگر، حضرت با مخالفان فکری چون عبدالله بن کواء و دیگر اعضای خوارج وارد گفت‌وگو و مناظره می‌شدند، بدون آن‌که آنان را تهدید یا طرد کنند. این مناظرات، نه تنها نشانه‌ی اعتماد حضرت به مشروعیت خود، بلکه جلوه‌ای از احترام به عقلانیت و حق پرسش در جامعه اسلامی بود. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۹۵). در فقه امامیه، رعایت حقوق مخالفان تا مرز تهدید به امنیت عمومی مجاز شمرده شده است. فقهای شیعه، از شیخ مفید تا علامه حلی، در ابواب امر به معروف، نهی از منکر، و حدود، بر این نکته تأکید کرده‌اند که مخالفت فکری یا سیاسی، تا زمانی که به اخلاق در نظم عمومی منجر نشود، مستوجب مجازات نیست. این نگاه، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریه «مدارا با مخالفان» در فقه سیاسی شیعه شده است. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲). در حقوق بشر امروز، اصل رعایت حقوق مخالفان با مفاهیمی چون «آزادی بیان»، «حق اعتراض»، «حق مشارکت سیاسی»، و «حق دسترسی به منابع عمومی» هم‌خوانی دارد. این مفاهیم، به‌ویژه در اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق مدنی و سیاسی، به‌عنوان حقوق بنیادین شهروندان شناخته می‌شوند. قاضی‌زاده در کتاب «حقوق بشر اسلامی و آزادی‌های سیاسی» می‌نویسد: «در نظام حقوقی اسلامی، مخالفت با حکومت تا زمانی که به خشونت و تهدید منجر نشود، نباید موجب محرومیت از حقوق اجتماعی گردد؛ زیرا کرامت انسانی و حق مشارکت، مقدم بر هم‌سویی سیاسی است.» (قاضی‌زاده، محمد، حقوق بشر اسلامی و آزادی‌های سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۷، ص ۱۰۸). در مجموع، حکمرانی علوی با تأکید بر مدارا، رعایت حقوق مخالفان، و تفکیک میان مخالفت مشروع و تهدید امنیت، الگویی اخلاق‌محور و حقوق‌مدار از مدیریت سیاسی ارائه می‌دهد؛ الگویی که در آن، حاکم نه تنها تحمل مخالف را وظیفه، بلکه نشانه‌ی بلوغ سیاسی و اعتماد به مشروعیت خود می‌داند. این نگاه، ظرفیت آن را دارد که در نظام‌های حقوقی معاصر، به‌ویژه در جوامع اسلامی، مبنای تدوین سیاست‌های مشارکت‌محور و تضمین حقوق سیاسی شهروندان قرار گیرد.

۸. تحلیل تطبیقی حکمرانی علوی با اصول حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل

حکمرانی علوی، برخاسته از سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام، الگویی است که در آن قدرت نه ابزار سلطه، بلکه مسئولیتی الهی در خدمت عدالت، کرامت انسانی و اصلاح اجتماعی است. این الگو، برخلاف بسیاری از نظام‌های سیاسی که مشروعیت خود را از قدرت، رأی اکثریت یا منافع جمعی می‌گیرند، بر پایه‌ی رضایت الهی، عدالت‌محوری، و رعایت حقوق عامه بنا شده است. در حکمرانی علوی، حاکم نه مالک مردم، بلکه خادم آنان است؛ و این خدمت، نه تنها در سطح اجرایی، بلکه در سطح اخلاقی و معنوی نیز معنا دارد. چنین نگاهی، ظرفیت آن را دارد که در تعامل با مفاهیم مدرن حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل، به بازتعریف بنیادهای حکمرانی در جوامع اسلامی منجر شود؛ بازتعریفی که نه در تقابل با مدرنیته، بلکه در گفت‌وگویی سازنده با آن صورت می‌گیرد. در حقوق عمومی معاصر، به‌ویژه در نظریه‌های توسعه‌محور، حکمرانی خوب با مؤلفه‌هایی چون قانون‌مداری، شفافیت، پاسخ‌گویی، مشارکت، اثربخشی، و عدالت اجتماعی تعریف می‌شود. این مؤلفه‌ها در اسناد بین‌المللی مانند منشور سازمان ملل، گزارش‌های بانک جهانی، دستور کار ۲۰۳۰ توسعه پایدار، و اصول پاریس درباره نهادهای ملی حقوق بشر، به‌عنوان معیارهای ارزیابی دولتها شناخته می‌شوند. همچنین دیوان اروپایی حقوق بشر در رویه‌های خود، حکمرانی خوب را به‌عنوان یک اصل حقوقی با تعهدات الزام‌آور معرفی کرده است. این شاخص‌ها، اگرچه در بستر سکولار شکل گرفته‌اند، اما در ذات خود، به دنبال تضمین کرامت انسانی، عدالت اجتماعی، و پاسخ‌گویی ساختاری هستند؛ مفاهیمی که در حکمرانی علوی، نه تنها وجود دارند، بلکه با الزام شرعی، اخلاقی و الهی تقویت شده‌اند. بنابراین، تطبیق این دو منظومه، نه تنها ممکن، بلکه ضروری است؛ زیرا تنها از مسیر گفت‌وگوی میان سنت و مدرنیته، می‌توان الگویی بومی، اسلامی و کارآمد از حکمرانی ارائه داد.

برای نمونه، اصل عدالت در حکمرانی علوی، نه تنها در توزیع منابع، بلکه در انتصاب کارگزاران، برخورد با مخالفان، و حتی در تعاملات خانوادگی جاری است. حضرت، در برابر درخواست تبعیض‌آمیز برادر خود، عقیل، با قاطعیت ایستادند و فرمودند: «آیا از عدل من در حکومت انتظار داری که به تو بیش از دیگران بدهم؟» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴). این نگاه، با مفهوم عدالت توزیعی در حقوق عمومی هم‌خوانی دارد، اما از آن فراتر می‌رود؛ زیرا عدالت در حکمرانی علوی، نه تنها سازوکار، بلکه غایت حکومت است. در حقوق بین‌الملل، این اصل با ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، که بر اصل برابری و منع تبعیض تأکید دارند، قابل تطبیق است. اما تفاوت بنیادین در این است که عدالت در حکمرانی علوی، نه تنها برای حفظ نظم اجتماعی، بلکه برای اقامه قسط الهی و تحقق رضایت خداوند اجرا می‌شود؛ و همین پیوند با غایت الهی، آن را از سطح حقوقی به سطح هستی‌شناختی ارتقاء می‌دهد. شفافیت و پاسخ‌گویی نیز در حکمرانی علوی، نه تنها در قالب گزارش‌دهی اداری، بلکه در حضور علنی حضرت در میان مردم، پاسخ‌گویی مستقیم، و نظارت مستمر بر کارگزاران متجلی است. حضرت در مسجد کوفه، شخصاً به شکایات مردم رسیدگی می‌کردند و در مواردی، کارگزاران متخلف را بی‌درنگ عزل می‌نمودند. این رفتار، با مفاهیم «دسترسی آزاد به اطلاعات» و «نظارت مردمی» در اسناد بین‌المللی مانند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و اصول پاریس قابل تطبیق است. همچنین در نامه به زیاد بن ابیه، حضرت با لحنی قاطع، اصول عدالت، رعایت حقوق مردم، و پرهیز از ظلم را یادآوری می‌کنند (نهج‌البلاغه، نامه ۲۰). این سطح از پاسخ‌گویی، در حقوق عمومی با اصل «پاسخ‌گویی نهادی» و در حقوق بین‌الملل با حق دسترسی به اطلاعات عمومی (ماده ۱۹ میثاق حقوق مدنی و سیاسی) هم‌راستا است. اما آنچه حکمرانی علوی را متمایز می‌سازد، پیوند پاسخ‌گویی با تقوا، خوف از خدا، و مسئولیت اخروی است؛ پیوندی که شفافیت را از سطح فنی به سطح اخلاقی و معنوی ارتقاء می‌دهد.

مشارکت در حکمرانی علوی، از سطح نخبگان تا سطح عمومی امت امتداد دارد. حضرت با اهل رأی مشورت می‌فرمودند، و در تصمیم‌گیری‌های کلان، نظر اصحاب را جویا می‌شدند. این رفتار، با مفهوم «مشارکت مؤثر در امور عمومی» در ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی هم‌راستا است؛ مشارکتی که در حکمرانی علوی، نه تنها ابزار عقل جمعی، بلکه نشانه‌ای از فروتنی سیاسی و احترام به عقلانیت امت است. در حقوق عمومی، این اصل با نظریه «دموکراسی مشورتی» و «تصمیم‌سازی جمعی» هم‌خوانی دارد (راعی دهقی، ۱۳۹۹). اما تفاوت بنیادین در این است که مشارکت در حکمرانی علوی، نه تنها برای افزایش کارآمدی، بلکه برای تحقق عدالت و جلوگیری از استبداد اجرا می‌شود. حضرت، با مشورت‌پذیری، نه تنها قدرت را محدود می‌کردند، بلکه آن را در معرض اصلاح، نقد و

بازنگری قرار می‌دادند؛ و این سطح از مشارکت، در بسیاری از نظام‌های مدرن، هنوز به صورت کامل تحقق نیافته است. رعایت حقوق مخالفان نیز در حکمرانی علوی، با مفاهیم «آزادی بیان»، «حق اعتراض»، و «حق مشارکت سیاسی» در حقوق بشر هم‌خوانی دارد. حضرت تا زمانی که مخالفان نظم عمومی را تهدید نمی‌کردند، حقوق اجتماعی آنان را محترم می‌شمردند. برخورد ایشان با خوارج، که تا پیش از جنگ نهروان از حقوق شهروندی محروم نشدند، نمونه‌ای بارز از این اصل است (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷). این رفتار، الگویی از «تحمل سیاسی» و «اعتماد به مشروعیت» است؛ الگویی که در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر نیز به تدریج به عنوان معیار مشروعیت دولت‌ها پذیرفته شده است (امامی و شاکری، ۱۳۹۶). اما آنچه در حکمرانی علوی برجسته‌تر است، تفکیک دقیق میان مخالفت مشروع و تهدید امنیت عمومی است؛ و این تفکیک، نه تنها حقوق مخالفان را حفظ می‌کند، بلکه از سوءاستفاده از آزادی‌ها نیز جلوگیری می‌نماید. در این الگو، مخالفت تا زمانی که در چارچوب عقل، اخلاق و نظم باقی بماند، نه تنها مجاز، بلکه محترم است؛ و این احترام، نشانه‌ای از اعتماد حاکم به مشروعیت خود و بلوغ سیاسی جامعه است.

در مجموع، حکمرانی علوی نه تنها با اصول حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل قابل تطبیق است، بلکه در بسیاری موارد، به آن‌ها معنا، عمق و الزام اخلاقی می‌بخشد. این تطبیق، نه تنها امکان‌پذیر، بلکه ضروری است؛ زیرا تنها از مسیر گفت‌وگوی میان سنت و مدرنیته، می‌توان الگویی بومی، اسلامی و کارآمد از حکمرانی در جوامع مسلمان ارائه داد؛ الگویی که هم با مبانی فقهی سازگار است و هم با الزامات حقوقی و مدیریتی روز. چنین الگویی، نه تنها در سطح نظری، بلکه در سطح سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، و اصلاح ساختارهای اداری نیز قابل پیاده‌سازی است؛ مشروط بر آن که با نگاه اجتهادی، تطبیقی و تاریخی بازخوانی شود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که حکمرانی علوی، برخلاف تصور رایج از الگوهای سنتی، واجد ساختاری منسجم، عقلانی و عدالت‌محور است که قابلیت تطبیق با شاخص‌های نظری حکمرانی خوب را داراست. این الگو، با تکیه بر منظومه‌ای معرفتی و اخلاقی، اصولی چون عدالت اجتماعی، مشروعیت الهی همراه با رضایت مردمی، عقلانیت اجرایی، پاسخ‌گویی نهادی، مشارکت عمومی، و رعایت حقوق مخالفان را در قالبی عملیاتی ارائه می‌دهد. تحلیل گزاره‌های مدیریتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه نشان داد که این مؤلفه‌ها نه تنها در سطح نظری، بلکه در سطح اجرایی نیز قابل پیاده‌سازی‌اند و می‌توانند مبنای طراحی نهادهای کارآمد، اخلاق‌مدار و مردم‌محور در جوامع اسلامی قرار گیرند.

اصل عدالت در حکمرانی علوی، با تأکید بر اقامه قسط الهی، از سطح سازوکار حقوقی فراتر رفته و به غایت هستی‌شناختی قدرت تبدیل شده است. شفافیت و پاسخ‌گویی، نه تنها در قالب گزارش‌دهی اداری، بلکه در رفتار علنی امام، نظارت مستمر بر کارگزاران، و عزل فوری متخلفان تحقق یافته است. ساده‌زیستی، به عنوان شاخص مشروعیت اخلاقی قدرت، در سیره امام علی علیه‌السلام به صورت رفتاری نهادینه شده و با مفاهیم شفافیت مالی و پرهیز از فساد در حقوق عمومی هم‌خوانی دارد. مشورت و مشارکت، از سطح نخبگان تا سطح عمومی امت امتداد یافته و عقلانیت سیاسی را در قالب تصمیم‌سازی جمعی و دموکراسی مشورتی تثبیت کرده است. رعایت حقوق مخالفان، با تفکیک دقیق میان مخالفت مشروع و تهدید امنیت، الگویی از تحمل سیاسی و اعتماد به مشروعیت حاکم ارائه می‌دهد که با اصول آزادی بیان و حق اعتراض در حقوق بشر هم‌راستا است.

از سوی دیگر، یافته‌های پژوهش نشان داد که حکمرانی علوی ظرفیت آن را دارد که در گفت‌وگوی بین‌الادّهانی میان سنت اسلامی و مفاهیم مدرن حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل نقش‌آفرینی کند. این الگو، با عبور از دوگانه‌ی سنت و مدرنیته، امکان بازتعریف رابطه دولت و ملت، اصلاح ساختارهای نهادی، و ارتقاء سیاست‌گذاری عمومی را فراهم می‌سازد. مشروط بر آن که با رویکردی تطبیقی، فهم دقیق از منابع دینی، و ارزیابی مستمر اجرایی مورد بازخوانی قرار گیرد، حکمرانی علوی می‌تواند به عنوان الگویی بومی، اخلاقی و کارآمد در مدیریت سیاسی جوامع اسلامی ایفای نقش کند؛ الگویی که نه تنها با مبانی فقهی سازگار است، بلکه با الزامات حقوقی و مدیریتی روز نیز هم‌خوانی دارد.

منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید (بی تا). شرح نهج‌البلاغه. ج. ۷، ۱۶، ۱۷. قم: انتشارات مکتبۃ آیة‌الله المرعشی.
۲. امامی، سیدمحمد؛ شاکری، محمد (۱۳۹۶). تحلیل تطبیقی اصل تحمل سیاسی در حقوق اسلام و حقوق بشر. فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی. ۸، ۱۲۵-۱۰۱.
۳. دشتی، محمد (۱۳۸۶). نهج‌البلاغه. ترجمه و تحقیق. قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
۴. راعی دهقی، مسعود (۱۳۹۹). مبانی فقهی مشارکت سیاسی در اسلام. فصلنامه حکومت اسلامی. ۵۹، ۹۵-۸۰.
۵. راعی دهقی، مسعود (۱۴۰۲). حکمرانی علوی؛ بازخوانی عدالت در سیاست اسلامی. فصلنامه آینه حکمرانی. ۳، ۳۵-۱۹.
۶. رستمی، محمد (۱۳۹۸). مبانی عدالت در حقوق عمومی. تهران: انتشارات سمت.
۷. رستگار، ناصر (۱۴۰۱). اخلاق در حکمرانی. تهران: پژوهشکده اخلاق و حقوق.
۸. سبحانی، جعفر (۱۳۹۰). فقه سیاسی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۹. شریف، رضی (بی تا). نهج‌البلاغه. ترجمه محمد دشتی. قم: انتشارات معروف.
۱۰. شریعتی، علی (۱۳۶۰). علی، حقیقتی بر گونه اساطیر. تهران: انتشارات قلم.
۱۱. علوی‌تبار، محسن (۱۴۰۰). حکمرانی خوب در اندیشه اسلامی. فصلنامه سیاست‌نامه. ۲، ۶۰-۴۰.
۱۲. قاضی‌زاده، محمد (۱۳۹۷). حقوق بشر اسلامی و آزادی‌های سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۰۳ ق). تفسیر المیزان. ج. ۴، ۱۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۴). تحریر الوسیله. ج. ۱. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. طبری، محمد بن جریر (بی تا). تاریخ الأمم و الملوک. ج. ۵. بیروت: دارالکتب العلمیة.
16. Bevir, M. (2012). *Governance: A Very Short Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
17. Fukuyama, F. (2014). *Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy*. New York: Farrar, Straus and Giroux.
18. Grindle, M. (2010). *Good Governance: The Inflation of an Idea*. Harvard: Kennedy School Working Paper Series.
19. Krippendorff, K. (2013). *Content Analysis: An Introduction to Its Methodology*. Thousand Oaks: Sage Publications.
20. Mayring, P. (2000). *Qualitative Content Analysis*. Forum: Qualitative Social Research.
21. Nasr, V. (2001). *Islamic Leviathan: Islam and the Making of State Power*. Oxford: Oxford University Press.
22. Soroush, A. (2000). *Reason, Freedom, and Democracy in Islam*. Oxford: Oxford University Press.